
جنایت و مکافات

شجاع‌الدین شفا

جنایت و مکافات

سیری در نخستین انقلاب سیاه

تاریخ جهان ، و درواقیتهای

دیروز و امروز و فردای ایران

- ۱ -

دیروز : حماسه‌ای ناتمام

چاپ اول

پاریس ، خرداد ۱۳۵۶

۱۳

از همین نویسنده

ایران در چهار راه سرنوشت

چاپ اول : واشینگتن، ۱۳۵۹

چاپ دوم : پاریس، ۱۳۶۰

توضیح المسائل

پاسخهایی به پرسشهای هزارسال

چاپ اول : پاریس، ۱۳۶۲

چاپ دوم : در دست چاپ

در پیکار اهریمن

هزارسال رویارویی فرهنگ ایران با دکانداران دین

چاپ اول : پاریس، ۱۳۶۳

چون نیک بنگری، هیچ حقیقتی را شگفت تر
و باور نکردنی تر از خود حقیقت نخواهی یافت .
فئودور داستایفسکی
در کتاب "جنایت و مکافات"

اهداء کتاب

به آنهایی که در کار ساختن ایران دیروز
بودند، و به آنهایی که ایران فردا را خواهند
ساخت .
و به خاطرۀ "فئودور داستایفسکی"، که گویاترین
وصف فاجعه سال ۱۳۵۷ ایران و پیامدهای آنرا
صدسال پیش در عنوان شاهکار معروفش "جنایت
و مکافات" خلاصه کرد ...



پس قهر خداوند بصورت ابری تیره بر آن
مردم روی آورد. و آنان گفتند این ابری
است که بر ما باران رحمت میبارد، و ندانستند
که آن تندبادی بود که در آن عذابی الیم
نهفته بود. پس شب بپایان رسید و آن مردم
چیزی بجز مرگ و ویرانی برجای نماند...
و ما پیش از آن بدانان گوش و چشم و دل داده
بودیم، اما نه چیزی شنیدند، نه چیزی دیدند
و نه چیزی دریافتند.

قرآن (سوره احقاف، آیه های ۲۴ و ۲۵ و ۲۶)



چرا این شهری که میان مردمان سرفراز بود،
حالا بسان بیوه زنان گریان است؟ چرا
آنکه در جمع کشورها ملکه بود اکنون
خراجگذار شده است؟ برای چه خصمانش شاد
شده‌اند و اطفالش پیش روی دشمن به‌اسیری
رفته‌اند؟ و جمیع آنانکه او را محتسب
میداشتند امروز خوارش می‌شمارند؟ چرا در
بیرون شمشیر هلاک میکند و در درون مرگ
حکمفرما است؟

ای اورشلیم! انبیای تو برایت رؤیاهای
باطل ساختند، و با وحی کاذب مایه‌ه
پراکندگی‌ت شدند، و ترا میان امتها فزله
و خاکروبه کردند... و اکنون تاج ازسرت
افتاده است، زیرا که به نعمتهائی که
داشتی عصیان ورزیدی و به لطف خدا و نندت
یَهوه ناسپاسی کردی...

تورات (مراثی ارمیاء نبی)



پیا میران دروغین تعالیم گمراه‌کننده
برای شما خواهند آورد و بسیاری از شما نیز
راههای هرزه آنها را دنبال خواهید کرد.
به شما وعده آزادی خواهند داد، در صورتی
که خودشان بردگان فسادند، همه آنها یا
چشمه‌های خشکیده اندویا ابرهائی که بادهای
طوفان زادرپشت سردارند.

.....
اکنون تو آنهائی را که دعا میکنند رسول خدا
هستند، ولی نیستند، آزموده‌ای و دریافته‌ای
که دروغگویانی بیش نبوده‌اند. بیا دور که با
فریب آنها از چه جایگاه بلندی فرو افتاده‌ای.
از خطای خویش بازگرد و براه خودت برو،
و گرنه بنزد تو خواهیم آمد و چراغی‌ها را از تو
خواهم ستانند.

انجیل (نامه دوم پطرس رسول، فصل دوم،
ومکا شفه یوحنا ی رسول، فصل دوم)

ای مردمی که فریبتان دادند و فریب خوردید ،
و فریب فریبکاران را شناختید و با زبر فریب
خوردگی خود پافشاری کردید ، و بدنبال گمراهان
رفتید و آنها شما را گمراه تر کردند ... عجب
مدارید اگر دنیا با همه فراخی بر شما تنگ شود ،
و امروز آنرا در و کنید که دیروز کاشتید .

از خطبه علی بن ابیطالب در مدینه .
نقل از کتاب "الروضه من الکافی" ،
ابو جعفر محمد کلینی ، در فصل
الخطبة الطالوتیه .

فهرست کلی

سراغاز

جلد اول

دیروز: حماسه‌ای ناتمام

کتاب اول: آنچه در درون خانه‌گذشت ...

۱- در مسیر انقلاب سیاه

۲- Partners in Crime

۳- راهگشایان اهریمن

جلد دوم

امروز: وحشت بزرگ

۴- حقوق بشر: از حقیقتی زیبا تاریخی نازیبا

۵- رنگین کمان انقلاب

۶- درس‌های فریب

۷- دوران "وحشت بزرگ"

جلد سوم

فردا : برای آنکه سپیده بدمد ...

کتاب دوم : ... و آنچه در بیرون خانه گذشت

- ۱- گلادیا تورهای سال ۲۰۰۰
- ۲- درامپراتوری فریب
- ۳- ... و نفت فتنه را آفرید
- ۴- جنتمنان دیروز و صرافان امروز
- ۵- ستاره داود برفراز تخت جمشید
- ۶- آنها که دوست را از دشمن شناختند
- ۷- روسپیان بزرگوار
- ۸- جای پای کینگ کنگ
- ۹- کشیشی در کاخ سفید
- ۱۰- فاجعه آفرینان و آتش بیاران
- ۱۱- Keep Smiling !

کتاب سوم : دیروز و فردا

- ۱- حماسه‌ای که تا تمام ماند
- ۲- مردی در برابر تاریخ
- ۳- برای آنکه سمندر دوباره جوان شود

(فهرست مشروح مطالب هر جلد را در پایان آن خواهید دید)



سراآغاز

سال ۱۳۵۷ در تاریخ ایران یک "سال سرنوشت" بود. از این سالها حتی در تاریخی بدرازای تاریخ چند هزارساله ایران بسیار نمیتوان یافت، زیرا که آنچه فراوان اتفاق افتد دیگر سرنوشت ساز نمیتواند بود. ملت‌هایی هستند که حتی یکی از این سالها را، بمفهوم اصیل آن، در تاریخ زندگانی خود ندارند. با اینهمه، سنگینی راستین این سال سرنوشت چه در خود آن هنگام و چه در سالهای بعد از آن، نه تنها بر مردم جهان؛ بلکه بر اکثریت نزدیک با اتفاق خود ایرانیان نیز پوشیده ماند. تا آنجا که به بیگانگان مربوط میشد، چنین بیگانگی امری نا منتظره نبود، زیرا که اینان اصولاً در گیرودار گرفتاریهای روزمره خویش جای زیادی برای توجه خاص به حوادث جاری جهان خود، مخصوصاً اگر مستقیماً به خودشان مربوط نشود، ندارند. و تازه همین اندازه توجه نیز غالباً بادی دیدی سطحی و بانا آگاهی فراوان - و تقریباً همیشه در مسیر آنچه وسائل ارتباط جمعی بدانان عرضه میدارند - انجام میگیرد، بخصوص وقتی که آیه بیگانگان مردمانی از جهان "آدمهای درجه یک" باشند، و حوادث دردنیای کسانی بگذرد که از نظرگاه آنان به جهان "آدمهای درجه دو" تعلق دارند. و فراموش نکنیم که همین توجه سطحی نیز دیر نمیپاید و خیلی زود حوادث هیجان انگیز تازه‌ای در گوشه و کناره‌های دیگر جهان آنرا بدست فراموشی میسپارد، حتی اگر فی المثل این - خاطره، خاطره تراژدی‌هایی به عظمت آن باشد که در اندونزی و بیافرا و ایران روی داد.

ولی شگفت این بود که سنگینی واقعی فاجعه سال ۱۳۵۷ ایران بر خود ایرانیان نیز پوشیده ماند. تقریباً همه، بر حسب اختلاف نظرها و سلیقه‌ها، آنرا پیروزی یک انقلاب یا جابجائی بنیادی یک رژیم یا انتقال یک نظام اجتماعی از پادشاهی به جمهوری و از هویت ایرانی به ماهیت اسلامی شمردند، و بهر حال آنرا در رده کلی تغییر رژیمها و تغییر حکومتها می‌گذاشتند که در دنیاى امروز ما، بخصوص در جهان سوم، بفرآوانی اتفاق می‌افتد.

اما واقعیت در فراسوی مرزی بسیار گسترده‌تر از این قرارداد است، زیرا که در سال ۱۳۵۷ برفصلی تمام از فصول کهن تاریخ ایران نقطه پایان نهاده شد. غولی از غولهای روئین تن این تاریخ بود که سرانجام از پای درآمد. غولی که در کشاکش زور آزماییها و نشیب و فرازهای همین تاریخ، گاه بصورت "ابریهلوانی" میداننداری کرده بود و گاه زخم خورده و ناتوان بر زمین افتاده بود، ولی در همه این احوال، سرسخت و سخت جان حضور خویش را در صحنه محفوظ داشته بود. بگفته آشنائی از آن جمع که سعدی "دوران باخبر" شان خوانده است: "دردرازای سده‌ها و هزاره‌ها، چون سنگ خاراى سیلابها و طوفانها را از سرگذرانده و همچنان سنگ خارا باقی مانده بود." (۱)

و بقول آشنائی دیگر از همین "دوران باخبر": "... آن مشعلی را که در سپیده دم تاریخ در فلات ایران برافروخته شد در کشاکش اعصار و قرون در دست خودنگاه داشته بود تا آنرا همچنان فروزان به شا مگاه تاریخ برساند." (۲)

بسیار نبودند غولان تاریخ سازی که چنین دیرزمانی در صحنه تاریخ میداننداری کرده باشند. از آن سپیده دم

۱ - Comte de Gobineau در کتاب Histoire des Perses، چاپ پاریس، ۱۸۶۹

۲ - René Grousset در کتاب L'âme de l'Iran، چاپ پاریس، ۱۹۵۱

تاریخ که گروسه از آن یاد میکند تا با امروز، ستبـــــر بازوان دیگری چون کلدیه و آشور و بابل و کارتاژ و دههای دیگری با المیره از صحنه تاریخ بیرون رفتند و با چون مصر و یونان و روم بصورتی بنیادی تغییر ماهیت دادند، و در قلمرو حفظ اصالت و هویت کهن، عملاً کسی بجز چین و هند و ژاپن در کناره ایران نماند، هر چند که این هویت سیلی خور بسیار طوفانها شد.

ایران، بدلیل موقعیت جغرافیائی خویش بیش از همه آنها را دگر با این طوفانها دست و پنجه نرم کرد، و طبیعتاً بیش از همه نیز از آنها سیلی خورد. اصولاً از همان هنگام که نظم استوار و کهن این سرزمین بدست آنها که ملک الشعراء بهار "نیزه گزاران بادیه" نامید فرو ریخت، دیگر این واحد بزرگ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که ایران نام داشت هرگز شکوه دیرین را - دست کم در دو زمینـــــه سیاسی و اجتماعی آن - باز نیافت، هر چند که در قلمرو فرهنگی بسیار فراتر از آن رفت. بیش از ده قرن از قرون چهارده گانه این دوران در استیلای دودمان ها و حکومت های غیر ایرانی تازی و ترک و مغول و تاتار گذشت، یا در سیطره ملوک الطوائفی و خانخانی و تجزیه و تقریباً همیشه با جنگ های ویرانگر خارجی و داخلی، که حتی دورانی های کوتاه سامانی و دیلمی و افشار و زند نیز از آنها برکنار نماندند. بحساب شادروان احمد کسروی بیش از ۱۵۰ دودمان با تعداد پادشاهان یا پادشاه نمایانی که شادروان رضا زاده^۶ شفق تعدادشان را ۴۲۸ نفر محاسبه کرده است، در این مدت بر نواحی مختلف ایران حکم راندند. "دانلد ویلبر" تاریخ نگار معاصر آمریکائی از ۴۴۶ شاه تاریخ ایران نام برده است که در حدود چهار صد از آنها متعلق بدوران پس از استیلای تازیانند.

در این توالی پراکندگیها و جنگها و ویرانگریها ، تنها در دو دوران حکومتی با ثبات در ایران پدید آمد که یکی دوره تقریباً دوست و پنجاه ساله صفوی و دیگری دوره صدوسی ساله قاجار بود. از بد حادثه ، دوران نخستین با همه شکوه سیاسی و نظامی خود با میداننداری مکتب واپسگرا و ویرانگر آخوند هرگونه توان پویائی و سازندگی را از دست داد؛ دودرست در جهت عکس سرآغازی برای سقوط اجتماعی و فرهنگی بسیار سنگین شد ، و در دوران دومین ضربه همین عامل آخوند برجای خود ماند ، بلکه این بار متحد نورسیده‌ای بنام استعمار نیزبباری بیشتر آن شتافت ، آنهم در قرن‌سی چون قرن سرنوشت ساز نوزدهم ، که بر اثر دگرگونی بنیادی نظم اقتصادی و سیاسی اروپای کهن ، جای تازه‌ملتها برای دورانی دراز در رده‌بندی جهان فردا پایه‌گذاری میشد ، بدانسان که مقام قدرت نوخاسته‌ای بنام ژاپن پایه‌گذاری شد .

در آغاز قرن بیستم ، انحطاط همه‌جانبه‌مادی و معنوی ایران چنان فراگیر شده بود که دیگر تنها معجزه‌ای ضرور بود تا این کشور را از سقوطی نهائی و برگشت ناپذیر نجات دهد . و برای صحنه نهادن بر همین سقوط نهائی بود که برنامۀ تحت‌الحماگی ایران و انضمام آن به امپراتوری جهانی بریتانیا کبیر طرح ریزی شد . از دیدگاه واقعیتها این غول زخم خورده و رنجور ، با همه سخت‌جانی چند هزار ساله‌اش ، میبایست در همان هنگام و نه نیم قرن بعد از آن از پای درآمده باشد . ولی آن معجزه سرنوشت ساز بوقوع پیوست ، و به دنبال آن نه تنها حسابهای مربوط به ایران بلکه بسیار حسابهای دیگر نیز در سطح بین‌المللی برهم خورد ، زیرا در سال ۱۹۱۷ در سرزمین پهناور روسیه تزاری

زلزله‌ای بنام انقلاب سرخ روی داد که هم‌ساختار سیاسی و اجتماعی خود این کشور را فروریخت و هم نظم دیرپای جهانی را که در آن زمان تقریباً سراسر آن در زیر نگیب سروران غربی دوسوی اقیانوس اطلس بود به لـرز درآورد.

قصد من در اینجا گفتگو دربارهٔ ماهیت خوب یا بد این انقلاب و پیاپی مدهای مثبت یا منفی آن در خود روسیه و در خارج آن نیست، تنها ذکر این واقعیت است که چون با گذشت نخستین سالهای پس از انقلاب قطعی شد که امیدهای به سقوط رژیم تازه از داخل باقی نمانده است، جهان غرب بناچار سیاست استعماری دیرینهٔ خویش را در مناطق معینی از دنیا، منجمله در خاورمیانه، مورد تجدیدنظری اصولی قرار داد، و این بار سیاستی در جهت کمک به روی کار آمدن دولتهای مقتدر ناسیونالیست و ضد کمونیست برگرداگرد این کانون نوخاسته و خطرناک انقلابی در پیش‌گرفت تا دیواری از این کشورها در برابر نفوذ جغرافیائی و مرا می روسیه سرخ به خارج از مرزهای آن کشیده باشد. و چنین بود که این قبیل دولتها، یکی پس از دیگری، از استونی و لتونی و لیتوانی و فنلاند و لهستان و رومانی و مجارستان و بلغارستان گرفته تا ترکیه و ایران و افغانستان و چین ناسیونالیست پا بوجود گذاشتند، و همه آنها تا جنگ جهانی دوم برجا ماندند. دو حکومتی که با بهره‌گیری از این شرایط تازه سیاسی در ترکیه و در ایران استقرار یافتند، بتمام معنی "حکومت‌های سرنوشت" بودند، زیرا که هدف خود را از همان آغاز نه تنها سدسازی در برابر انقلاب سرخ بلکه تجدید یافت اجتماعی فرسودهٔ جامعه‌های خویش و نوسازی آنها بمنظور هماهنگی با معیارهای مترقیانه جهان پیشرفته قرار دادند، و در عین حال این تلاش را با

با زگشت به هویت ملی و ارزشهای تاریخی خاص خویش توأم ساختند .

بحث دربارهٔ کمیت و کیفیت نقش انگلستان در روی کارآمدن رضاشاه ، بحثی مربوط به این "سراغاز" نیست . بهمین جهت من در این کتاب جای دیگری را بدان اختصاص داده‌ام . ولی شاید تذکر این نکته در همینجا ضرور باشد که این نقش هرچه بود ، بعدها آقای آنتونی ایدن در مقام نخست وزیر انگلستان تصریح کرد که " ما خودمان وسیله سقوط رضاشاه را فراهم آوردیم ، زیرا سیاست او با منافع انگلستان تطبیق نمی‌کرد ."

در راه نوسازی بنیادی ایران و ترکیه ، هم آتاتورک و هم رضاشاه این واقعیت انکارناپذیر عصر حاضر را خوب دریافته بودند که هیچ کشور و هیچ ملتی در جهان امروز جز بر پایهٔ اقتصادی نیرومند امکان برخورداری از حاکمیت ملی و استقلال سیاسی واجتماعی واقعی نمیتواند داشت ، و تمام شرائط ملی و بین‌المللی دیگر نسبت بدین اولویت در مراحل بعدی قرار میگیرند . البته آنان در این باره به رازناگفته‌ای پی نبرده بودند و خود نیز کشف تازه‌ای نکرده بودند . درست یکصد سال پیش ازین بود که بیسمارک "صدراعظم آهین" آلمان ، در مقام بزرگترین سیاستمدار اروپائی قرن نوزدهم ، با آینده‌نگری و قاطعیت همیشگی خود به ملت خویش گفته بود :

" نبرد واقعی مرگ و زندگی در جهان فردا نبرد اقتصادی است ، و تنها در این میدان است که پیکار تمام عیار "بودن یا نبودن" صورت خواهد گرفت . وصیت من به همهٔ جانشینانم این است که ایمن واقعیت بزرگ عصر جدید را هرگز از یاد نبرند ، و

پیوسته هشیار آن باشند که ملت ما را برای پیروزی
در این میدان نیرومند و مجهز نگاه دارند." (۱)

البته در همان هنگام مکتب فکری دیگری نیز در
ایران وجود داشت، که صدسال پس از بیسمارک توسط
" رهبران انقلاب اسلامی ایران" چنین ارائه شد:

" این منطق یک منطق باطلی است که بگویند ما
انقلاب کردیم که مثلاً کثرت و زیمان ترقی کند. آدم
انقلاب نمیکند که کثرت و زیمان ترقی کند. انقلاب
نمیکند که اقتصاد بالا برود. اینها که دم از
اقتصاد میزنند خیال میکنند که انسان هم یک
حیوان است و کارش خورد و خوراک است. حیوان است
که همه چیزش فدای اقتصاد میشود. الاغ هم زیربنای
همه چیزش اقتصاد است. اسلام از این شوخی ها
ندارد." (۲)

اتفاقاً این منطقی بود که "بزرگترها"، بخصوص
دولت فخریه انگلستان که خودش عصر "انقلاب صنعتی" را
آغاز کرده بود، برای کشورهای "آدمهای درجه دوم"، (که
تمام جهان مسلمان از نظر آنان از جمله آنها بود) بیشتر
میسندیدند، و در این مورد مثل بسیار موارد دیگر منطق
بریتانیای کبیر و منطق آخوند در یک خط قرار داشت،
ولی این منطق حکومتهای نوحاسته ترکیه و ایران نبود،
آنها از همان موقع راه بیسمارک را که راه خود جهان
غرب پیشرو بود برگزیدند، هر چند که از همان هنگام
عواقب آن را نیز برای خود خریدند.

۱ - Otto von Bismarck، سخنرانی در Reichstag
(مجلس شورای ملی آلمان) ۱۱ ژانویه ۱۸۸۷
۲ - خمینی، در دیدار با کارکنان "صدای سیمای جمهوری
اسلامی"، ۱۸ شهریور ۱۳۵۸

پی ریزی یک اقتصاد نیرومند مسلما مستلزم
تامین بسیار شرایط مادی و معنوی دیگر بود که از جمله
آنها قدرت مرکزی مقتدر، امنیت وثبات داخلی، ارتش
مدرن، آموزش و پرورش گسترده، برخورداری از کادرهای
متخصص در همه رشته‌ها، و نوسازی دائمی بود. نظری ساده
به نقشه جغرافیائی جهان کافی است تا نشان دهد که از
میان ۱۶۰ کشور دنیای امروز، تنها آن ۳۰ کشوری اعضای
جهان اول و جهان دوم، یعنی کشورهای پیشرفته دنیای
ما بشمار می‌آیند که بلااستثنا از همین دو عامل اقتصاد
و آموزش نیرومند برخوردارند، بی آنکه
نوع رژیم سیاسی آنها نقشی در این میان
داشته باشد. در مقابل، ۱۳۰ کشور جهان سوم با آنکه
دوسوم تمام جمعیت و سه چهارم تمام منابع اولیه جهان
را در اختیار دارند، در رویارویی نابرابر با "جهان
بزرگان" و با "قانون جنگل" آنان، "آن ذره کهدر
حساب ناید" بیش نیستند.

ایران و ترکیه تقریبا در یک زمان جهش سرنوشت ساز
سازندگی را، با هدف رسیدن به کاروان تمدن عصر حاضر که
بسیار و بسیار از آنان فاصله داشت، آغاز کردند. در این
تلاش سازندگی ترکیه این امتیاز را بر ایران یافت
که در جریان جنگ جهانی دوم اشغال نشد، و در نتیجه
عواقب سیاسی و اجتماعی چنین اشغالی را نیز تحمل نکرد.
در عوض ایران این شانس برتر را داشت که از سرمایه
تقریبا بیکران نفت برخوردار بود، و در سالهای اوج
سازندگی خویش ببرکت عوائد سرشار ناشی از افزایش
بین المللی بهای همین طلای سیاه توانست همه امکانات
خود را در خدمت برنامه‌های وسیع سازندگی خویش بکار
گیرد.

ولی همانند آنچه در "بی بی پیک" پوشکیــــن گذشته بود، همان طلسم سحرآمیزی که ایران را بمقام موفق ترین کشور جهان سوم در تلاش سازندگی رسانید و سالهای پیاپی آنرا از بالاترین نسبت رشد سالانه اقتصاد و آموزشی در تمام جهان برخوردار ساخت، سقوطی سنگین رانیز برای این کشور بدنبال آورد، چنانکه در نهایت امر بمصداق ضرب المثل معروف پارسی، گاو ان یک من شیر و دمن شیر دیگر که همان یک من و دمن شیر را برای خود نگاه داشتند در ردیفی مقدم بر این گاو نه من شیر باقی ماندند که در پایان کار بر تمام دوشیده های خویش لگد زد و حتی قطره ای از آن نیــــز برایش نماند.

با همه اینها، سنگینی واقعی فاجعه - همچنانکه گفتم - به حد شکست در این آزمایش - با آنکه بزرگترین آزمایش سازندگی در تاریخ هزار و چهارصد ساله اخیر ایران بود - محدود نمیشد. عمق حقیقی فاجعه در این بود که این آزمایش واپسین آزمایش سازندگی تاریخ ایران بود که میتوانست در مقیاسی چنین وسیع و بنیادی بخت پیروزی داشته باشد.

شک نیست که بعد از این نیز آزمایشهای سازندگی دیگری در ایران انجام خواهد گرفت و تلاشهای تازه ای در نوسازی ملی بکار خواهد رفت، زیرا که این الزام تاریخ است و حتی خواست دولتها و ملتها قدرت جلوگیری از آنرا، جز در کوتاه مدت ندارد. چرخ تمدن بشری چرخشی است که در مسیری یکطرفه میگردد، و آنهایی هم که چون در ایران امروز قصد بازگشت به عقب را داشته باشند دیر یا زود در مسیر این گردش خورد میشوند. در همین سالهای معدود بعد از فاجعه، به استثنای سه کشور فلک زده ایران و عراق و لبنان، هیچ کشور دیگری از جهان سوم نبوده

است که با قضا‌ی همین جبر تاریخ در سطوح مختلف، با آهنگهایی تندتر یا کندتر، براه‌سازندگی نرفته باشد. آنچه در عوض با همین قاطعیت میتوان گفت این است که تلاش‌سازندگی ایران فردا، دیگر نه خواهد توانست وسعت و فراگیری آزمایش‌های ایران دیروز را داشته باشد و نه آهنگ و شتاب آنرا، و اگر چنین است نه از آن جهت است که اراده و همت نسل فردای ایران از نسل دیروز کمتر باشد، یا شایستگی فکری و توانایی خلاقیت آن کاهش یافته باشد، بلکه از باب این واقعیت روشن که با رکود حاصله از فاجعه سال ۱۳۵۷ و پیامدهای آن دیگر نه فرصت کافی برای رسیدن به کاروان باقی مانده است و نه شرائط مساعدی که برای ایران دیروز وجود داشت میتواند برای ایران فردا وجود داشته باشد.

مورد اول یک مورد ساده ریاضی است که مثل همه قوانین ریاضی خشک و تغییرناپذیر است: آهنگ پیشرفت در جوامع مترقی جهان امروز آهنگی با تصاعد هندسی است و نه حسابی، یعنی هر قدر جاده‌های از نظر علمی و تکنولوژیک پیشرفته‌تر باشد، آهنگ پیشرفت آن به همان نسبت سریع‌تر میشود، و فاصله‌اش با دیگران بطور منظم فزونی - و نه کاهش - می‌یابد. آنها تیکه‌ها سال یک‌سال در این مسابقه عقب‌بمانند سال دیگر دو سال عقب خواهند بود و سال بعد از آن چهار سال. و اگر این عقب‌ماندگی از حد معینی فراتر رود، دیگر حتی معجزه‌ای نیز امکان جبران آنرا نخواهد یافت.

خود محمد رضا شاه، که کاروانسالار این مسابقه در کشورش بود، با همه بلندپروازی و بالابینی خویش پیش بینی کرده بود که برای رسیدن ایران به سطح تمدن امروزی کشورهای پیشرفته غربی - آنهم بشرط آنکه

واقعه‌ای غیرمنتظره روند و آهنگ اجرای این برنامه‌ها را برهم نزند - ۲۵ سال وقت لازم است. و فراموش نکنیم که این چنین موفقیتی نیز از نظر اوتنها در صورتی امکان پذیر می‌توانست شد که ایران بتواند بمسوازات منابع و وسائل و امکانات مادی، کادر متخصص علمی و فنی در تمام رشته‌های مورد نیاز در حد کافی و در کلیه سطوح پرورش دهد. در ایران امروز نه تنها جهش پیشرفت بخش صنعتی و اقتصادی تقریباً بکلی متوقف مانده و در بسیار موارد آنچه موجود بوده نیز از میان رفته است، بلکه بجای پرورش یافتن کادرهای تازه‌ای از متخصصان، کادرهای علمی و فنی پیشین نیز غالباً یا از گردونه خارج شده و یا راه کشورهای دیگر را در پیش گرفته‌اند، و عملاً در این میدان بجز "مکتبی‌ها"ی دانشگاه فنی امام جعفر صادق و دانشگاه امام حسین و کارخانه هواپیما سازی طبراً ابابیل که ظاهراً دست بکار ساختن پیشرفته‌ترین هواپیماهای جنگی جهان بنام کیوتر سفید است (۱)، و موشک‌سازان موسسه موشکی ولی عصر که در گیسر و دار "تثبیت موقعیت ایران در مقام سومین قدرت موشکی جهان بعد از دو ابر قدرت شرق و غرب" هستند (۲) کسی برجای نمانده است.

دومین عامل بازدارنده، این است که آن شرایط مساعدی که برای ایران دیروز در پیشبرد تلاش‌های سازندگیش وجود داشت در ایران فردا مطلقاً نمیتواند وجود داشته باشد. در آغاز این دوران پنجاه ساله، تنها

۱ - "برادر غلامرضا ذوالفقاری" مسئول مؤسسه پژوهش‌های هواپیمائی طبراً ابابیل، نقل از مجله سروش، دی ۱۳۶۳

۲ - هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی، در مصاحبه با رادیو تلویزیون زاین، ۲۱ خرداد ۱۳۶۴

فراهم آمدن شرایطی استثنائی - از همان قبیل که گاه برای پوکربازان چهارآسیا "استریت فلوش" میآورد - به حکومت مرکزی ایران امکان ساختن جامعه‌ای یکپارچه و متمرکز وپویا، ودر نتیجه توانائی طرح واجرای برنامه‌های وسیع سازندگی داده‌بود. درآنزمان ابر قدرت شمالی شدیداً با گرفتاریهای دوران بعداز انقلاب خود دست‌بگریبان بود ودر لاک‌خویش فرورفته‌بود وابر قدرت کنونی دیگر نیز، درست بعداز پایان جنگ جهانی اول، داوطلبانه بدوران "انزوای طلائی" خود بازگشته ورتق وفتق کارهای قاره‌قدیم رابه‌اربابان مستعمره دار دیرینه آن که پیروزمندان دیگر جنگ بودند، یعنی به انگلستان و فرانسه واگذاشته‌بود. نه در منطقه خاورمیانه‌کشوری بنام اسرائیل وجود داشت و نه در خلیج فارس و شبه‌قاره هند دولت‌هایی مستقل بر سر کار بودند، زیرا سراسر این منطقه ملک طلق انگلستان بود که تنها تصمیم‌گیرنده سیاست منطقه بشمار میرفت، و چنانکه گفته‌شد این دولت در آن هنگام سیاست تازه‌ای را بر پایه تسهیل ایجاد حکومت‌های متمرکز و ناسیونالیست و ضد کمونیست در پیرامون اتحاد شوروی پیش‌گرفته‌بود.

چنین وضع مساعدی به ایران فرصت و امکان آنرا داد که نخستین مراحل بنیانگذاری جامعه‌ای نوخاسته‌را، در آن حد که امکانات و شرایط محدود مادی و عوامل بازدارنده اجتماعی در یک جامعه بسیار عقب‌مانده بدان اجازه میداد با موفقیت پشت‌سر گذارد، و این حد از پیشرفت برای دیگران نه تنها قابل قبول بلکه مطلوب نیز بود. ولی پنجاه سال پس از آن، مراحل بعدی این تلاش به سطحی رسید که دیگر نه تنها برای انگلستان بلکه اصولاً برای همه جهان صنعتی نیز قابل قبول نبود. منتها

در این هنگام موجودیت یک ایران مستقل و تثبیت شده در صحنه سیاسی جهان امری انجام یافته و غیر قابل برگشت بود، و جای "دبه" باقی نمیگذاشت. ایران در آن زمان بیش از آن "جا افتاده" بود که چوب گذاشتنهای عادی در لای چرخ پیشرفت آن کارساز باشد، و اگر بنا بود منافع اقتصادی "تعیین کننده" جهان غرب - و در مورد خاص ایران عمدتاً منافع کارتل عظیم نفت - امکان پیروزی در این تلاش براندازی را داشته باشد، میبایست این تلاش از راهی بنیادی تر، یعنی از راه درهم شکستن کامل این چرخ صورت گیرد.

فاجعه سال ۱۳۵۷ ایران تبلور عملی و نهائی این تلاش بود. و چنین تلاشی تنها از آنرو به سامان رسید که این دژ نه از خارج، بلکه از داخل مورد حمله قرار گرفت. یورشهای پیشین اسکندر و عرب و مغول و تاتار، با همه ویرانگریهایشان تنها نیروی مادی ایرانیان را درهم شکسته بودند، آنهم در زمانهایی که هر بار جامعه ایرانی یکی از ادوار ضعف و انحطاط خود را میگذراند. در صورتی که یورش ویرانگر سال ۱۳۵۷ از داخل دژ و در اوج شکوفائی کشور انجام گرفت.

سالها پیش، تقریباً مقارن با همان هنگامیکه این دوران پنجاه ساله بنیانگذاری میشد، Charles Péguy سخنرا و صاحب نظر نامی فرانسه گفته بود:

"خطرناکترین نوع هجوم، هجومی است که از درون صورت میگیرد، و تنها چنین هجومی است که بمفهوم کامل ویرانگر میتواند بود."

با پیروزی نهائی این هجوم که شاید "بزرگترین عملیات انتحاری تاریخ" را در پی آورد، حماسه‌های زندگی ساز در نیمه راه پیروزی متوقف شد و جهشی بلند

پروازانه از نفس افتاد. و در دنبال آن همه دستاوردهائی که دو یاسه نسل ایرانی، در طول پنجاه ساله‌ای استثنائی برای خود و برای فرزندان شان فراهم آورده بودند به نابدی کشیده شد. ما حینظری ایرانی، اخیرا در نامه‌ای که از او در یک نشریه فارسی زبان خارج از کشور انتشار یافت، این واقعیت تلخ را چنین توصیف کرد:

"کاری که ما در ایران کردیم یک خودکشی دسته جمعی بود. هیچ ملتی رانمی بینید که با دست خود گور خودش را کنده باشد، و ما کردیم. نسلی که ما بدان تعلق داشتیم، و سرمایه آینده مملکت بود، به نابدی کشیده شد. این نسلی بود که میبایست سازنده آینده غرور انگیز کشورش باشد، ولی امروز کاری بجز پرکردن گورستانها یا نشستن بر صندلیهای چرخدار و شاهد بُجا ماندن مثنی خاک و آوار از آبادیهای وطن برایش نمانده است. ما داریم مکافات اعمال خودمان را تحمل میکنیم، و بهای سنگینی هم میپردازیم. با این همه جز شرمساری در برابر وجدان خود چیزی برای گفتن نداریم." (۱)

و به همراه این همه، بخت تجدید آزمایشی در مقیاس آزمایش پیشین نیز برای ایران از میان رفت، زیرا که از نظرگاه واقع بینی شرایط جغرافیائی و ژئوپلیتیکی جهان امروز و فردا دیگر برای ایران مطلقا همان شرایط مساعدی نیست که برای ایران نیم قرن پیش وجود داشت. این بار در جای روسیه در سر لاک فرو برده سال ۱۹۲۱، ابر قدرت استیلا جو و بلند پروازی که یکی از

۱ - ح. ثقفی، از برلین غربی. نقل از هفته نامه ایران و جهان، چاپ پاریس، ۱۵ مهر ۱۳۶۴

دو بزرگترین قدرت نظامی جهان عصر ما است هشیارنشته است، و سازمان جاسوسی آن در مقام مخوفترین سازمان جاسوسی جهان امروز در رگ و پی کشور ماریشه دارد، و رؤیاهای طلایی دیرین آن کشور برای رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس نیز مطلقاً فراموش نشده است. و جای آمریکای انزواگزیده^۶ سال ۱۹۲۱ را نیز ابرقدرت استیلا جو و بلند پرواز دیگری گرفته است که این منطقه از جهان را - همانند کلیه مناطق دیگر جهان غیر کمونیست - شکارگاه اختصاصی خویش می شمارد، و با اعتقاد به رسالتی که در رهبری "جهان آزاد" برای خویش قائل است در کلیات و جزئیات امور آن مداخله میکند. در خارج از این دوا بر قدرت، در سطحی منطقه‌ای، کشورهایی بنام سلطان نشین‌ها و امیرنشینهای عربی خلیج و کشورهای عربی جدا از خلیج وجود دارند که یکی پس از دیگری استقلال یافته‌اند، و با سلاح پولهای بادآورده خود مراقب آنند که ایران بار دیگر قدرت بالانشین منطقه نشود. و مهم‌تر از این همه، کشور بلند پرواز و قدرت طلب دیگری با نقشه‌های دورودراز بنام اسرائیل وجود دارد که تا نیم قرن پیش اصولاً نامی از آن در میان نبود، و امروز تبدیل به ابرقدرت منطقه شده است که وزیر دفاع یک روز با تفاخر میگوید: "ما اکنون در جریان تبدیل به یک ابرقدرت نظامی هستیم که نیروی واقعی آن از مجموع قدرت نظامی کشورهای اروپائی بیشتر خواهد بود" (۱)، و روز دیگر در یک مرجع رسمی اعلام میدارد: "منافع سیاسی و استراتژیکی اسرائیل از دهه ۱۹۸۰ به بعد دیگر به کشورهای عربی خاورمیانه و مدیترانه و دریای سرخ

۱ - ژنرال Ariel Sharon در روزنامه "یدیوتوت آهارونوت"، ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲

بزرگترین قدرت نظامی جهان عصر ما است هشیارنشته
 است، و سازمان جاسوسی آن در مقام مخوفترین سازمان
 جاسوسی جهان امروز در رگ و پی کشور مارشده دارد، و
 ایاهای طلائی دیرین آن کشور برای رسیدن به آبهای
 خلیج فارس نیز مطلقاً فراموش نشده است. وجای
 بریکای انزواگزیده سال ۱۹۲۱ رانیز ابر قدرت استیلا
 و بلند پرواز دیگری گرفته است که این منطقه از جهان
 - همانند کلیه مناطق دیگر جهان غیر کمونیست -
 کارگاه اختصاصی خویش می شمارد، و با اعتقاد به رسالتی
 در رهبری "جهان آزاد" برای خویش قائل است در
 بیات و جزئیات امور آن مداخله میکند. در خارج از
 این دوا بر قدرت، در سطحی منطقه ای، کشورهای بنام
 طان نشین ها و امیرنشینهای عربی خلیج و کشورهای
 ربی جدا از خلیج وجود دارند که یکی پس از دیگری
 استقلال یافته اند، و با سلاح پولهای بادآورده خود مراقب
 نند که ایران بار دیگر قدرت بالانشین منطقه نشود. و
 همتراز این همه، کشور بلند پرواز و قدرت طلب دیگری
 نقشه های دور دراز بنام اسرائیل وجود دارد که تا
 یم قرن پیش اصولاً نامی از آن در میان نبود، و امروز
 بدیل به ابر قدرت منطقه شده است که وزیر دفاعش یک
 یز با تفاخر میگوید: "ما اکنون در جریان تبدیل به یک
 بر قدرت نظامی هستیم که نیروی واقعی آن از مجموع
 رت نظامی کشورهای اروپائی بیشتر خواهد بود" (۱)، و
 یز دیگر در یک مرجع رسمی اعلام میدارد: "منافع
 یاسی و استراتژیکی اسرائیل از دهه ۱۹۸۰ ببعده دیگر
 ، کشورهای عربی خاور میانه و مدیترانه و دریای سرخ

۱ - ژنرال Ariel Sharon در روزنامه "یدیوت
 آهارونوت"، ۲۶ ژوئیه ۱۹۷۲

دود نمیشود، بلکه کشورهای ایران و پاکستان و منطقه
 یج فارس و افغانستان رانیز در بر میگیرد" (۱)، وزیر
 باع دیگرش متذکر میشود که "با توجه باینکه امروزه
 درت هوارتش مربوط به درجه تخصص افراد آن و تکنولژی
 رچه پیشرفته تر تسلیحات آن است، ارتش اسرائیل بزودی
 یکی از دوسه ارتش اول جهان خواهد بود" (۲)، ونخست
 وزیرش نیز در عالیترین مرجع قانونگذاری کشور،
 میگوید: "صریحاً اعلام میکنم که از این پس هیچ تحولی
 در منطقه خاور میانه بدون حضور اسرائیل وبدون موافقت
 اسرائیل امکان پذیر نخواهد بود" (۳). وتردید نمیتوان
 داشت که چنین کشوری در آینده بهیچ قیمت امکان آنراک
 هیچ کشوردیگری در این منطقه از حدس عین و محدودی ا
 قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی فراتر رود بدان نخواه
 داد، زیرا که خودش میداند، و دیگران نیز میدانند که
 این سیاست انحراف ناپذیر تحت هر شرایطی از پشتیبان
 بیقید و شرط ابر قدرت متحد آمریکا ئی خویش برخوردار
 خواهد بود، و هیچ حکومتی که در آمریکا روی کار آید
 بفرض آنهم که خواسته باشد امکان مخالفتی را با آن نخوا
 داشت، زیرا که در این مورد نیز، همانند آنچه "شارل پ
 گفته بود حمله قدرت از درون وبوسیله lobby معر
 یهودی انجام میگیرد.

حتی پیش از سقوط ایران نیز، این سیاست

۱ - ژنرال Ariel Sharon در انستیتوی پژوهش
 استراتژیکی اسرائیل، در تل آویو، ۱۱ دسامبر

۲ - پروفیسور Moshe Arens، نقل از بخش فارس
 رادیوی صدای اسرائیل، ۲۳ اوت ۱۹۸۳

۳ - Yitzhak Shamir در Knesset (پارلمان اس
 ۲۶ دسامبر ۱۹۸۲

ابعادی که با شرایط زمانی و مکانی آن دوران امکان پذیر بود اجرا می‌شد. محمدرضا شاه خود در این باره در آخرین روزهای زندگانش گفت:

" سیاست غرب در مورد من و کشورم همیشه این بود که پروبال مرا بچینند تا از حد معینی بیشتر پرواز نکنم." (۱)

و چنین سیاستی، اگر هم در آن زمان بصورتی پنهانی اعمال می‌شد، در ایران فردا سیاست آشکار و اعلام شده همه آنها می‌خواهد بود که منافع مشترکشان، ولو آنکه این منافع علی‌الاصول متفاوت باشد. در این مورد دیدگاه مشترکی بدانان می‌دهد، و این دیدگاه مشترک همان است که سال‌ها پیش از این در گرما گرم روزهای فاجعه در ایران، گزارشگر چیره دستی از بخش فارسی رادیو B.B.C. آنرا چنین خلاصه کرد:

" پس از طی دورانی از اُفت و خیز، حکومتی زمام امور ایران را در دست خواهد گرفت که بعلمت ناتوانی مالی و نظامی دیگر در برنام‌هایش جانی برای رؤیای تمدن بزرگ وجود نخواهد داشت، و بسبب شرایط تازه حاکم بر جو سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مملکت، این کشور تنها مقامی همپایه کشور همجوارش افغانستان خواهد یافت، و برای همیشه این رؤیا را که پنجمین قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی جهان شود فراموش خواهد کرد." (۲)

۱ - در مصاحبه با K.R. Karanjia نویسنده و روزنامه نگار هندی، ۶ اردیبهشت ۱۳۵۶

۲ - "بنگاه سخن پراکنی انگلستان" (بی.بی.سی.)، بخش فارسی، برنامه "جام جهان نما" ۱۷ آذر ۱۳۵۷

* * *

آنها که جهش سرنوشت ساز ایران را در سال ۱۳۵۷ در هم شکستند، دانسته یا ندانسته، و خواسته یا ناخواسته، زنگه‌ها را نه تنها برای زما مداری که او را دشمن داشتند، بلکه برای کشور خود و آینده خود و آینده نسلهای بعدی بمصدا در آوردند، و بر همه آرزوها و امیدهای مشروع ملت ایران نقطه پایان نهادند. این عذر پذیرفتنی نیست که این خود مردم یا لاقول گروهی از آنان بودند که برای خود چنین خواستند، زیرا این بسیار روشن است که مردم هیچ جامعه عقب مانده‌ای خود بخود آماده قبول دگرگونیهای بنیادی که سنتها و عاداتها و معتقدات و خرافات ریشه دارشان را به مبارزه می‌طلبند نیستند. رهائی از نحوه زندگی قرون وسطائی در عموم این کشورها بصورت یک جبر تاریخی صورت گرفته است، و نه با خواست اکثریت مردم. این واقعیتی است که نه تنها در روسیه پترکبیر یا النین، و در ژاپن "می جی"، و در ترکیه کمال آتاتورک و ایران رضا شاه و چین سون یات سن و مائوتسه تونگ و بسیار موارد دیگر آزموده شد، بلکه هم اکنون نیز تقریباً در هیچ کشور بزرگ و کوچک جهان سوم نیست که در جریان آزمایش نباشد.

و تازه نباید پنداشت که در آن کشورهای پیشرفته‌ای نیز کذا امروز برای دیگران نمونه‌های مجسم دمکراسی تلقی میشوند، بنیادگذاری قدرت اقتصادی و پیا مدهای اجتناب ناپذیر آن با شیوه‌های دمکراتیک صورت گرفته است. در این باره من در جای خود در این کتاب بتفضیل صحبت کرده‌ام، ولی بيمورد نیست که در همینجا بعنوان مثال گفته‌ای را از یک رهبر بسیار سرشناس جهان غرب، که بهر حال شائبه چپگرایی یا داشتن احساس ضد آمریکائی در

اونمیرود ، نقل کنم:

" ما آمریکائیان ، واقعیت‌های راکه با خیال‌بافی‌های ساده‌لوحانه خودمان در مورد آزادی و عدالت تطبیق نمیکند خیلی زود به صندوق "نا خودآگاهی" ملی میسپاریم و فراموشان میکنیم. قتل عام سرخ‌پوستان و استثمار ظالمانه سیاهان که بنام مصالح ملی صورت گرفت ، و نه با توافق خودشان، نمونه‌هایی از این واقعیتهاست ، آنهم نه بصورتی کامل، زیرا که رویارویی آشکار با مسئولیت‌هایی که ما در این مورد برعهده داریم ، معیارهای اصولی جامعه‌ای راکه باید برای تمام جهانیان پیام‌آور رستگاری باشد به خطر میافکند." (۱)

این الزام تاریخ را خود محمدرضا شاه نیز مورد تحلیل قرار داده بود:

" هنگامیکه من اجرای برنامه ضربتی و همه‌جانبه خودم را برای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون و جبران عقب‌ماندگی‌های چند صدساله آغاز کردم ، خوب میدانستم که میباید یک حالت بسیج دائمی و آمادگی مستمر در کشور وجود داشته باشد تا بتوان در برابر عوامل مخرب و مخالف پیشرفت ، یعنی مرتجعین مذهبی، مالکان بزرگ ، خان‌های عشائر ، محافظه‌کاران ، بازاریان، کمونیست‌ها و درعین حال تحریکاتی که توسط نیروهای بین‌المللی بعمل می‌آید ایستادگی کرد. اگر دست مخالفان اصلاحات بازگذاشته میشد که هرچه میخواهند بکنند مسلماً امکان

۱ - R. Nixon در مجله *Politique Internationale*
چاپ پاریس ، پائیز ۱۹۸۴

رود ، نقل کنم :

" ما آمریکائیان ، واقعیت‌های راکه با خیال‌بافی‌های ساده‌لوحانه خودمان درمورد آزادی و عدالت تطبیق نمی‌کند خیلی زود به صندوق "نا خودآگاهی" ملی می‌سپاریم و فراموشان می‌کنیم . قتل عام سرخ پوستان و استثمار ظالمانه سیاهان که بنام مصالح ملی صورت گرفت ، و نه با توافق خودشان ، نمونه‌هایی از این واقعیت‌هاست ، آنهم نه بصورتی کامل ، زیرا که رویارویی آشکار با مسئولیت‌هایی که مادر این مورد برعهده داریم ، معیارهای اصولی جامعه‌ای راکه باید برای تمام جهانیان پیام آور رستگاری باشد به خطر می‌افکند ." (۱)

این الزام تاریخ را خود محمدرضا شاه نیز مورد قرار داده بود :

" هنگامیکه من اجرای برنامه ضربتی و همه‌جانبه خودم را برای خروج ایران از تاریکی اعصار و قرون و جبران عقب ماندگی‌های چندصدساله آغاز کردم ، خوب میدانستم که می‌باید یک حالت بسیج دائمی و آمادگی مستمر در کشور وجود داشته باشد تا بتوان در برابر عوامل مخرب و مخالف پیشرفت ، یعنی مرتجعین مذهبی ، مالکان بزرگ ، خان‌های عشائر ، محافظه‌کاران ، بازاریان ، کمونیست‌ها و در عین حال تحریکاتی که توسط نیروهای بین‌المللی بعمل می‌آید ایستادگی کرد . اگر دست مخالفان اصلاحات بازگذاشته میشد که هر چه می‌خواهند بکنند مسلماً امکان

R. 'Nixon در مجله *Politique Internationale* چاپ پاریس ، پائیز ۱۹۸۴

توفیق در این اصلاحات بدست نمی‌آید ، واگر هر روی دست می‌گذاشتیم و از بیم ناراضی‌ها که انجام نمی‌دادیم ایران همچنان در حال عقب ماندگی باقی میماند ، و در این صورت حکومت دمکراتیک سرابی بیش نبود . فراموش نکنیم دمکراسی فقر و گرسنگی و جهل و بیماری ، دمک نیست ." (۱)

شاید بسیاری از آنها که جهش سرنوشت سازای بصورتی برگشت ناپذیر درهم شکستند واقعا خواه چنین چیزی نبودند ، زیرا نمیتوان باور کرد که ناشایسته‌ترین فرد ایرانی آگاهانه بچنین دشمنی کشور خویش رضا داده باشد . ولی خطای بخشش اینان این بود که نخواستند یا نتوانستند میان دشمنی شخصی خود با محمدرضا شاه و ناپودی آنچه برای ک انجام داده بود و انجام میداد تفاوت گذارند . این بخاطر خصومت با ناخداکشتی را بدست طوفان سپرد برای دستمالی قیصریه را آتش زدند ، هر چند که سران همان دستمال را هم بدست نیاوردند .

* * *

تراژدی اصلی این نیست که در این تلاش کوتاه یا خودخواهانه ، چه کسانی بحق یا به ناحق مورد قرار گرفتند و چه کسانی دیگری بحق یا بناحق خیرا راهنما معرفی شدند . حتی این نیست که چه کسانی ظالمانه در این راه جان باختند و دژخیمان آن میراثخوارشان شدند ، زیرا که خون بیگناهان در تا

۱ - در کتاب پاسخ به تاریخ ، متن فارسی ، چاپ ۱۳۵۹ ، ص ۲۲۶

ایران و جهان بسیار ریخته شده است و بعد از این نیز بسیار ریخته خواهد شد. خود محمد رضا شاه هم ولو با چینیـــــــ طوفانی مواجه نشده بود، مانند هرانسان دیگری چنـــــــد صبحی بیشتر در این جهان نمی ماند و بفرض آنهم که دچار بیماری مهلک خویش نبود، دیر یا زود رهسپار همان دیاری میشد که همه بدن رفته اند و همه بدن خواهند رفت. داوری راستین درباره او و اصولا درباره هر رهبر دیگری در تاریخ جهان، نه با دشمنان او است و نه با دوستانش، زیرا که قضات این هردو دسته مانند هر قضاوتی که از جانب معاصران صورت گیرد خواه ناخواه پیرو حب و بغض ها و جهت گیری ها و خرده حسابهای فراموش نشده فردی یا جمعی است. داوری واقعی کار تاریخ است، و داوری تاریخ نیز تقریبا هیچوقت در محدودهٔ ۶ حب و بغض های خصوصی صورت نمیگیرد. بسیار کسان بیاد دارند که ژنرال دوگل در دوران زمامداریش چه اندازه ناسزا شنید و با چـــــــه تهمت ها و دشمنی ها و حتی با شورشهایی مانند مه ۱۹۶۸ رویارو شد و چگونه سرانجام با سر خوردگی از کار کناره گرفت، و با این وصف امروز درست تر فرانســـــه و شاید در تمام جهان کمتر کسی است که از او بصورت قهرمانی یاد نکند. در عوض بسیار کسان نیز در خاطر دارند که مردی بنام استالین که در دوران زندگانی خود بت و معبود بیش از یک میلیارد نفر از مردم جهان بود، امروزه در دادگاه تاریخ به مقام جنایتکاری بزرگ تنزل یافته است.

تراژدی واقعی، بسیار بیش از آن ظلمها و حـــــــق کشی هایی که نسبت به افراد صورت میگیرد، آن حق کشیها و ظلمهایی است که بر امروز و فردای همهٔ یک ملت وارد میآید. و راهگشایان فاجعهٔ ۱۳۵۷ بخصوص ازین جهت

گناهکارند که یا از غرض و یا از نادانی درست چنین ظلمی را برای ملتی که خود بدان تعلق داشتند خریدند و راه پیمان صدها هزار نفری را نیز در این راه بمیـــدان فرستادند .

تذکر هیچیک از واقعیت‌هایی که از آنها سخن رفت بیگمان خوشایند نیست ، ولی ناگفتن آنها از این نیز ناروا تر است . Berthold Brecht غالباً میگفت که " آنکس که حقیقت را نمیشناسد احتمالاً مقصراست ، ولی آنکس که حقیقت را میشناسد و پنهان میکند خیانتکار مسلمی است " .

روزی که نادر در جنگی با سپاه عثمانی شکست خورد ، دبیر معروفش میرزا مهدیخان در بخشنامه‌ای برای بلند پایگان لشکری و کشوری مملکت نوشت که " از بد زمانه به قشون ظفر نمون نادری چشم زخمی مختصر وارد آمده است " . اما نادر این نوشته را بیاد استهزا گرفت و دستور داد که بجایش نوشته شود : " دشمن در این مصاف پدر ما را در آورده و بکلی تاروما رمان کرد ، بطوریکه بیش از ده یک سربازانمان از مهلکه جان بدر نبردند . و حالا برای شستن لکه این ننگ ، راهی نمانده است جز آنکه غیرت کنیم و عسکر و تجهیزات لازم فراهم آوریم و دوباره بر آنها بتازیم . " بیان حقایق تلخ مسلماً از گفتن دروغهای شیرین نامطلوبتر است ، ولی شرافتمندان تهره هست ، در فاجعه سال ۱۳۵۷ این حقیقت بخوبی آزموده شد که سرانجام بسیاری از رؤیاهای شیرین جز بیداریهای تلخ نیست . آرزو کنیم که در ایران فردا دیگر تکرار این آزمایش ضرور نباشد .

* * *

آنچه در سال ۱۳۵۷ در کشور ما به قمار واقعی گذاشته شد سرنوشت یک شخص یا یک رژیم نبود، آینده ایران و آینده فرزندان ایران بود، و بازندگان راستین این قمار ناشیانه نیز بیش از آنها تیکه بادست خالی و بلا ناشایستگی مسلم بدان دست زدند و هست و نیست کشوری را به بازی خودخواهانه خویش گرفتند، همین آیندگانی بودند که نه تنها خود در این قمار دخالتی نداشتند، بلکه بسیاری از آنان هنوز حتی دیده به جهان نگشوده بودند. گناه آنها تیکه مردم زودباور و خیالپرداز را با وعده "مدینه فاضله" به ظلمتکده جاهلیت فرستادن و با سراب بهشت نسیم روانه دوزخ نقد کردند، کمتر از گناه انانی نبود که چندسال پس از آن در جیب کودکان همین مردم کلیدهای بهشت گذاشتند و آنها را به راهنمایی چند دوجین صاحب الزمان به وعده گاه لاشخواران هورالهیویزه و هورالعظیم فرستادند. همین راهگشایان اهریمن بودند که پیشاپیش خود اهر من زادگان، آخرین بخت تاریخی ایرانیان را برای اینکه سرانجام از جهان آدمهای "درجه دوم" بیرون آیند و مقامی را با زیابند که به قانون تاریخ حق آنان بود، از میان بردند. چنین سرنوشت ظالمانه ای مسلما خواست خود ایرانیان نبود، اما مانند همیشه خواست خداوندان زور و زر که کارگردانی جهان های اول و دوم را دارند بود، هر چند که اتفاقا این بار خواست خیلی از کارگردانان جهان سوم نیز بود.

ماجرای "اسب ترویا" برای جهانیان ماجرائی آشنا است، و اصطلاح ستون پنجم نیز برای هیچکس اصطلاحی ناشناخته نیست. هر ایفاکننده نقش ستون پنجم، حتی